

کودکی هستم که با اچ‌آی‌وی زندگی می‌کنم و با این مشکلات روبه‌رو هستم.

پدر و مادرم هر دو به خاطر
بیماری ایدز فوت کرده‌اند، با
مادربزرگم زندگی می‌کنم.

خیلی مریض می‌شوم،
اما مادرم پولی برای
هزینه‌های درمانگاه ندارد.

بچه‌های مدرسه با من
بازی نمی‌کنند، چون
می‌دانند اچ‌آی‌وی دارم.

می‌ترسم بمیرم، چون
خواهر کوچکترم هم مُرد.

مردم در گوش هم می‌گویند
که چیز بدی دارم، اما
نمی‌فهمم چی.

در مدرسه به ما در مورد
بدن‌هایمان یا سلامت جنسی،
درسی نمی‌دهند.

وقتی با خانواده‌ام به یک شهر
دیگر رفتیم، داروهای اچ‌آی‌وی،
دیگر به دستم نرسیدند.

دیگر مدرسه نمی‌روم، چون
همه‌اش مریض می‌شوم.

نگران مادرم هستم، چون
همیشه مریض است.

